

احترام به مادر

رخت‌ها رو جمع کردم توی حیاط تا وقتی برگشتم بشویم.

وقتی برگشتم ، دیدم علی از جبهه برگشته و گوشه حیات نشسته و رخت‌ها هم روی طناب پهن شده!

رفتم پیشش گفتم: الهی بمیرم! مادر، تو بایه دست چطوری این همه لباس رو شستی؟!

گفت: مادر چون اگه دو تا دست هم نداشتم، باز وجدانم قبول نمی کرد من خونه باشم و تو زحمت بکشی.

